



## حالا چرا

آمدی جانم به قربانت، ولی حالا چرا؟  
بی‌وفا حالا که من افتاده‌ام از پا چرا؟  
نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی  
سنگدل این زودتر می‌خواستی، حالا چرا؟  
عمر ما را مهلت امروز و فردای تو نیست  
من که یک امروز مهمان توام، فردا چرا؟  
نازنینا ما به ناز تو جوانی داده‌ایم  
دیگر اکنون با جوانان نازکن، با ما چرا؟  
وہ کہ با این عمرهای کوتاه بی‌اعتبار  
این همه غافل شدن از چون منی شیدا چرا؟  
شور فرهادم به پرسش سر به زیر افکنده بود  
ای لب شیرین، جواب تلخ سربالا چرا؟  
ای شب هجران که یک دم در تو چشم من نخفت  
اینقدر با بخت خواب آلود من، لالا چرا؟  
آسمان چون جمع مشتاقان پریشان می‌کند  
در شگفتم من، نمی‌باشد ز هم دنیا چرا؟  
در خزان هجر گل، ای بلبل طبع حزین  
خامشی شرط وفاداری بود، غوغا چرا؟  
"شهریار" بی‌جیب خود نمی‌کردی سفر  
این سفر راه قیامت می‌روی تنها چرا؟

محمد حسین شهریار